

فصلنامه تاریخ اسلام

سال ششم، زمستان ۱۳۸۴، شماره مسلسل ۲۴، ص ۱۲۵-۱۵۰

ابن علقمی و سقوط بغداد

محمد طاهر یعقوبی*

ابن علقمی، از وزیران باتدبیر دستگاه خلافت عباسیان بود. دوره وزارت او با خلافت مستعصم، آخرین خلیفه عباسی - که خلافتش با سقوط بغداد در ۶۵۶ هـ. پایان یافت - هم‌زمان بود. در این دوره، دربار خلافت شاهد تقابل دو گروه شیعه و سنی بود که ابن علقمی (وزیر شیعه) در یک طرف و درباریان اهل سنت در طرف دیگر قرار داشتند. این تقابل با واقعه سقوط بغداد و نقش ابن علقمی در آن پیوند داشت. منظور اصلی این مقاله، بررسی نقش ابن علقمی در سقوط بغداد می‌باشد.

واژه‌های کلیدی: عباسیان، بغداد، مغول، مستعصم، ابن علقمی، هلاکو.

* دانش آموخته حوزه علمیه قم و کارشناس ارشد تاریخ اسلام مؤسسه آموزش عالی باقرالعلوم علیه السلام.

مؤید الدین محمد بن علقمی از قبیله بنی اسد بود که اصل آنها از نیل (منطقه‌ای در حوالی کوفه، نزدیک حله) می‌باشد. جدّ او را علقمی می‌گفتند، زیرا نهر معروف به علقمی را حفر کرد. ابن علقمی در کودکی با فراگیری علم و ادب، پیشرفت زیادی کرد؛ او خطی نیکو داشت؛ در ضبط امور بسیار ماهر بود؛ به علماء احترام می‌گذاشت و به امور سیاست کاملاً آشنا بود.^۱

حمایت او از علما و دانشمندان به گونه‌ای بود که برخی از شعرا او را مدح و به نام او کتاب تألیف کردند، مانند رضی الدین صفانی لغوی (۶۵۰هـ) که کتاب *مجمع البحرين والعباب الزاخر* را به نام او نوشت.^۲ ابن ابی الحدید هم کتاب *شرح نهج البلاغه* - که بیست مجلد است - به او تقدیم نمود و ابن علقمی یک صد دینار به او هدیه کرد و او هم ابن علقمی را در قصیده‌ای مدح کرد.^۳ ابن طقطقی از شرف الدین ابوالقاسم علی، فرزند ابن علقمی، نقل می‌کند که کتاب‌خانه پدرش ده هزار جلد کتاب نفیس داشت و مردم برای او کتاب تألیف می‌کردند.^۴

ابن علقمی به امور دنیوی و کسب مال و ثروت بی‌اعتنا بود. وقتی بدرالدین، حاکم موصل، هدیه‌هایی، شامل کتاب و چیزهای نفیس به ارزش ده هزار دینار برای وی فرستاد، وزیر هدایا را نزد خلیفه برد و گفت: حاکم موصل این هدایا را برای من فرستاده و من هم شرم می‌کنم که آنها را برای او بازگردانم، اکنون آنها را به شما می‌دهم و تقاضا دارم قبول کنید و خلیفه هم پذیرفت. ابن علقمی هدایایی به ارزش دوازده هزار دینار برای حاکم موصل ارسال کرد.^۵

در ابتدا ابن علقمی به امور دیوانی مشغول کار شد. هنگامی که دایی او، ابن ضحاک، استادالدار بود، ابن علقمی نایب دیوان ابنیه و انشاء شد. پس از مرگ دایی‌اش، مشرف دارالتشریفات گردید و اجرای حکم برکناری مؤید الدین قمی از وزارت، به عهده ابن علقمی و ابن ناقد استادالداری گذاشته شد.^۶ پس از آن که ابن ناقد از مقام استادالداری به وزارت رسید، ابن علقمی، جای او را در استادالداری گرفت و خلیفه، مستنصر، در سال ۶۳۰هـ،

مستنصریه را به او واگذار کرد.^۷ او تا پایان خلافت مستنصر، مقام استاد الداری را بر عهده داشت.^۸ وقتی مستعصم در سال ۶۴۰هـ. به خلافت رسید، علی‌رغم این که اهل سنت اطراف او را گرفته بودند و خود او نیز از نظر مذهبی، متعصب بود، اما ابن علقمی شیعه را در ۶۴۲هـ. به وزارت منصوب کرد.^۹

اکثر منابع تاریخی، مخصوصاً مورخان اهل سنت، در مباحث خود دربارهٔ ابن علقمی، در خصوص مذهب او نظر منفی دارند و او را عامل اصلی سقوط بغداد معرفی می‌کنند، ولی از صفات نیک و فضل و ادب او نیز سخن می‌گویند و همگان در تدبیر و ذکاوت او اتفاق نظر دارند. ابن کثیر که شدیدترین موضع را در قبال ابن علقمی گرفته و از او با صفات ناشایست یاد می‌کند، از فضل و ادب او نیز سخن می‌گوید.^{۱۰} ابن عماد حنبلی هم او را مقصر اصلی در سقوط بغداد معرفی می‌کند، اما او را مرد فاضلی می‌داند.^{۱۱}

نقش ابن علقمی در سقوط بغداد

مغول‌ها پس از آن که قلمرو خوارزمشاهیان را درنوردیدند، بی‌محابا به هجوم خود ادامه دادند و با فتح قلاع مستحکم اسماعیلیان، طومار آنها را در ایران در هم پیچیدند. در آن هنگام، آنان با قدرتی به نام «خلافت عباسیان» یا به تعبیر دیگر «خلافت اسلامی» روبه‌رو بودند. این خلافت قدرت نظامی چندانی نداشت، اما معیار مشروعیت در جهان اسلام بود. خوارزمشاهیان هم پس از آن که در ایران به قدرت رسیدند، همواره در صدد کسب مشروعیت و تأیید خلیفه بودند. حکومت‌های دیگر مناطق نیز خود را نماینده خلافت می‌دانستند. این قدرت معنوی قطعاً در کنار مرزهای مغول‌های جاه‌طلب و غارت‌گر، قابل تحمل نبود.

در عزم مغول برای تصرف عراق نمی‌توان شک کرد، چه قول کسانی که ابن علقمی را عامل سقوط بغداد می‌دانند، بپذیریم یا آن را رد کنیم. این موضوع به همان روحیه

کشورگشایی و غارت‌گری مغول‌ها مرتبط است و خلافت عباسی در انتظار حرکت مغول‌ها بود، کما این که سلجوقیان و حتی خوارزمشاهیان با این مسئله روبه‌رو شدند. سلجوقیان با دعوت خلیفه برای سرکوب قیام بساسیری و برچیدن بساط حکومت آل بویه وارد بغداد شدند اما این سؤال مطرح است که اگر خلیفه چنین تقاضایی از طغرل نمی‌کرد، آیا واقعاً سلجوقیان نمی‌خواستند که به نام آنها در بغداد خطبه خوانده شود؟ همانگونه که خوارزمشاهیان پس از قدرت یافتن خواستار آن شدند و به دلیل مخالفت ناصر، خلیفه عباسی، منجر به حرکت سلطان محمد به سوی بغداد شد و با شکست او پایان پذیرفت.

در آن اوضاع، خلافت عباسی با قدرتی روبه‌رو گردید که به مراتب خطرناک‌تر و قوی‌تر از دو قدرت سابق بود، زیرا آنها مسلمان بودند، اما این پدیده نو ظهور از کفاری بودند که مشروعیت هیچ امری را نمی‌پذیرفتند. وحشی‌گری و تهاجم، اصل اولیه آنها بود و هجوم به بغداد در همین راستا ارزیابی می‌شد. اما این که چه کسانی مغول‌ها را همراهی کردند؟ آیا شیعیان (به طور عموم) و ابن علقمی - که متهم اصلی این پرونده می‌باشد - نقشی در تحریک و یا حمایت و همکاری با مغولان داشته‌اند؟ از مباحث مهمی است که هنوز جای بررسی دارد. سقوط بغداد، واقعه‌ای بزرگ و بسیار مهم در تاریخ اسلام است، زیرا تا قبل از این حادثه، مسلمانان اگر چه به صورت ظاهری تحت لوای حاکم اسلامی بودند و حکومت‌های منطقه‌ای نیز خود را به آن متصل می‌نمودند و از آن مشروعیت می‌گرفتند، با سقوط بغداد، خلافت عباسی منقرض شد و شکاف بزرگی در جهان اسلام پدید آمد.

منابع تاریخی درباره نقش ابن علقمی در این حادثه اظهار نظرهای متفاوتی کرده‌اند. به طور کلی، منابع، از لحاظ نوع موضع‌گیری درباره نقش ابن علقمی در سقوط بغداد، دو دسته‌اند: دسته اول، منابعی که صریحاً ابن علقمی را در این حادثه مقصر دانسته و حتی او را عامل اصلی این واقعه معرفی می‌کنند؛ اکثر منابع اهل سنت و مخصوصاً تاریخ‌نگاران شامی

و مصری در این خصوص اتفاق نظر دارند و ابن علقمی را دعوت کننده و تحریک کننده هلاکو، در حمله به بغداد می‌دانند. موژخانی مانند منهاج السراج جوزجانی، ابن الوردی، العینی، ابن شاکر، یونینی، ابن تغری بردی، ابن کثیر، ابن عنبه، صفدی، ذهبی، سبکی، ابو شامه مقدسی، سیوطی، ابن عماد حنبلی و ابن خلدون، از این گروهند.

دسته دوم کسانی هستند که یا به طور واضح، وزیر را از این اتهام تبرئه کرده‌اند که ابن فوطی و ابن طقطقی از این دسته‌اند و از مضمون کلام یا سکوت برخی چنین استفاده می‌شود که آنها برای وزیر در این واقعه نقشی قائل نیستند، مانند رشید الدین فضل الله همدانی، ابن العبری و خواجه نصیر طوسی.

به هر حال، در خصوص نقش ابن علقمی در سقوط بغداد، دو مسئله باید بررسی شود:

۱. مسئله ارتباط ابن علقمی با مغول؛

۲. نقش ابن علقمی در کاهش سپاه خلیفه.

آنها که ابن علقمی را مقصر می‌دانند این دو مطلب را به او نسبت می‌دهند و آنها که او را تبرئه می‌کنند، برای او در این دو موضوع نقشی قائل نیستند. یعنی یک دسته، ابن علقمی را عامل تضعیف خلافت و کاهش سپاه می‌دانند و دسته‌ای دیگر او را فردی می‌دانند که همواره در صدد دفاع از خلافت و مقابله با هجوم مغولان بود و خلیفه را تشویق و راهنمایی می‌کرد تا به نحو شایسته این کار را انجام دهد، اما عدم تدبیر خلیفه و اطرافیان او را عامل اصلی شکست اقدامات وزیر می‌دانند. هم‌چنین دسته‌ای وزیر را به داشتن رابطه پنهانی با مغولان و تشویق و تحریک آنان به حمله متهم می‌کنند و دسته‌ای هم با رد این رابطه، معتقدند که وزیر چنین نیتی در سر نداشت.

۱. ارتباط وزیر با مغول‌ها

مسئله ارتباط وزیر با مغول‌ها برای اولین بار پس از واقعه کرخ مطرح شد. این واقعه در

سال ۶۵۴هـ. اتفاق افتاد و در اثر آن محله کرخ غارت شد و شیعیان آن جا قتل عام شدند. این مسئله به تحریک دربار و دستور خلیفه صورت گرفت. پس از کشتار کرخ، ابن علقمی اقدام به افشای توطئه اطرافیان خلیفه، مخصوصاً مجاهدالدین دواتدر صغیر، مبنی بر عزل خلیفه کرد. مجاهد الدین دواتدر هم در مقابل به طرفداران خود گفت که در شهر شایعه کنند که وزیر با مغول‌ها در ارتباط است و قصد براندازی خلافت دارد و به همین منظور، جاسوسان هلاکو نزد وزیر ترّد می‌کنند.^{۱۲} جوزجانی در طبقات ناصری می‌گوید که اطرافیان خلیفه نامه‌ای را که وزیر به هلاکو نوشته بود، به خلیفه نشان دادند، اما خلیفه ادعای آنها را قبول نکرد، چون می‌دانست میان آنها با وزیر کدورت وجود دارد و آنها قصد متهم کردن او را دارند.^{۱۳}

پس از واقعه کرخ، هنگامی که وزیر جریان توطئه اطرافیان خلیفه را به او گوشزد نمود، خلیفه این ادعا را نپذیرفت و به مجاهدالدین ایبک گفت که من به تو اعتماد دارم و این اتهام را قبول ندارم؛ پس ظاهراً خلیفه ادعای هر دو طرف درباره یک‌دیگر را قبول نداشت. حال این سؤال پیش می‌آید که آیا واقعاً خلیفه هر دو ادعا را تهمت می‌دانست یا این که از روی مصلحت و جلوگیری از درگیری این اعتماد را عنوان کرد؟ به هر صورت، طرف‌های متخاصم در دربار خلیفه، از این پس، یک‌دیگر را به براندازی خلافت متهم کرده‌اند و البته هر یک، عامل این براندازی را متفاوت از یک‌دیگر دانسته‌اند.

منابع تاریخی گوناگون که اغلب متعلق به اهل سنت می‌باشند، به ارتباط وزیر با مغول‌ها و دعوت از آنها برای حمله به بغداد اشاره کرده‌اند؛ ابن شاکر در این خصوص معتقد است: پس از حادثه کرخ و کشتار شیعیان، اهل کرخ نزد وزیر شکایت کردند، وزیر هم که از این حادثه در دلش آتش انتقام داشت از مغول دعوت کرد تا برای حمله به بغداد اقدام کنند و در کاهش سپاه نیز خلیفه را متقاعد ساخت.^{۱۴}

منه‌اج السراج جوزجانی نیز می‌گوید: مستعصم بالله، وزیری بدمذهب و رافضی به اسم

احمد العلقمی داشت. او به انتقام واقعه کرخ، به مغولان نامه نوشت و از آنان دعوت کرد به بغداد حمله کنند و با اجازه خلیفه سپاه را به اطراف بغداد فرستاد و به خلیفه وانمود کرد که با مغولان صلح شده است و پس از این که بغداد از سپاهیان خالی شد، از مغولان دعوت کرد. جوزجانی تعصب خود را به خلیفه و اطرافیان او آشکار و از آنها به نیکی یاد می‌کند و حتی وقتی حادثه کرخ را یادآور می‌شود، از عاملان حادثه به نیکی یاد می‌کند.^{۱۵}

العینی هم در عقد العجمان، واقعه کرخ را سبب خشم ابن علقمی می‌داند که برای انتقام از مسببان این واقعه، مغولان را در حمله به بغداد یاری کرد و سبب سقوط بغداد شد. وی از ابن علقمی با عنوان «رافضی خبیث» یاد می‌کند.^{۱۶}

ابن الوردی در تاریخ خود، حادثه کرخ و کشتار شیعیان به دست اطرافیان خلیفه را عامل دعوت ابن علقمی از هلاکو می‌داند و می‌نویسد: او در صدد بود تا خلافت را به علویان منتقل کند.^{۱۷} یونینی در ذیل *مرآة الزمان* همین مطلب را بیان کرده است.^{۱۸} ابن عنبه در *فصول الفخریه* می‌گوید: مؤید الدین محمد وزیر مستعصم و او بنی‌العباس را برانداخت و هلاکو را به بغداد آورد.^{۱۹} ابو شامه مقدسی هم وزیر خلیفه را عامل اصلی سقوط بغداد می‌داند و معتقد است: هلاکو با نقشه وزیر توانست بر بغداد مسلط شود.^{۲۰} یونینی، قدری واضح‌تر از دیگران نحوه ارتباط وزیر با هلاکو را بیان کرده است: وزیر، برادر و غلامش را به سوی مغول‌ها فرستاد و با آنها مکاتبه کرد و تصرف عراق را کاری آسان جلوه داد و همچنین از آنها خواست پس از تصرف عراق، او جانشین آنها در این منطقه باشد و مغول‌ها هم تقاضای او را پذیرفتند و وعده مقام به او دادند.^{۲۱}

ذهبی نیز در *العبر فی خبر من غیر این* موضوع را آورده و موضوع سفارت برادر و غلام وزیر نزد مغول‌ها را ذکر کرده است.^{۲۲} سبکی و صفدی هم داستان دعوت وزیر از مغولان را به این صورت آورده‌اند: وزیر سر یک مرد را تراشیده و نامه خود را با سوزن به سر او خال‌کوبی

نمود و بر آن سرمه مالید و زمانی که موهای آن مرد بلند شد و دیگر نوشته پیدا نبود، او را به سوی مغول‌ها فرستاد و به او گفت: وقتی به نزد مغول‌ها رسیدی بگو موهای سرت را بتراشند و نوشته‌ها را بخوانند و در پایان نامه نوشته بود: پس از خواندن نامه ورقه را پاره کنید و مقصود کشتن فرستاده بود، ضمن این که این دو مورخ نیز، علت اقدام وزیر را انتقام از واقعه کرخ بیان می‌کنند.^{۲۳} ابن کثیر هم حادثه کرخ را علت اقدام وزیر می‌داند: وزیر، در صدد بود خلافت را از اهل سنت خارج کند و خلیفه فاطمی را به قدرت برساند.^{۲۴} همچنین برخی از منابع، از نامه‌نگاری بدرالدین لؤلؤ، امیر موصل، با خلیفه سخن گفته‌اند که قصد داشت خلیفه را از حمله مغول آگاه سازد، اما وزیر، مانع از رسیدن نامه‌های امیر موصل به خلیفه شد.^{۲۵} همچنین نقل شده است که ابن صلیا، نایب خلیفه در اربل، به خلیفه نامه نوشت و او را از حمله مغول آگاه ساخت.^{۲۶} ابن علقمی پس از واقعه کرخ، به ابن صلیا، که شیعه بود، نامه نوشت و از کشتار شیعیان و وضع اسفبار آنها شکوه کرد و از قصد مخالفان و اطرافیان خلیفه مبنی بر حمله به نیل و حله سخن گفت.

موضوع نامه وزیر به ابن صلیا، حاکم اربل، خود یکی از نکات مورد بحث است. برخی این نامه را دلیلی بر قصد وزیر در دعوت از مغول‌ها و براندازی خلافت می‌دانند. وزیر که از قصد اطرافیان خلیفه مبنی بر کشتار شیعیان آگاه بود، به ابن صلیا نامه نوشت تا هم او را از وضعیت مطلع کند و هم در جبهه شیعیان هماهنگی ایجاد کند، زیرا در تحولات این دوره یک مسأله قطعی است و آن این که جنگ دیوان سالاران و درباریان شیعه و سنی به اوج خود رسیده بود و آنها در صدد حذف یک‌دیگر از صحنه بودند. کما این که بعد از واقعه کرخ - همان طور که قبلاً گفته شد - منطقه نیل مورد هجوم و غارت سپاهیان خلیفه قرار گرفت و ابن علقمی وزیر که از اهداف اطرافیان خلیفه آگاهی داشت. به همین منظور به ابن صلیا نوشت: «قد نهب الکرخ المعظم و دیس البساط النبوی المکرم و قد نهبوا العترة العلویة واستأسروا

العصابه الهاشمیه...»؛ یعنی کرخ، این شهر معظم غارت شد و بساط پیامبر گرامی برچیده شد. خاندان علی را غارت کردند و پیروان هاشمی را به اسارت گرفتند. وزیر هم چنین ابن صلا یا را از قصد اطرافیان خلیفه مبنی بر حمله به نیل و حله آگاه کرد و با اقدامات خود به مقابله با آنها پرداخت و اعلام کرد این که اطرافیان خلیفه او را تهدید به مرگ کرده‌اند.^{۲۷} وی در پایان نامه خود، آیه‌ای از قرآن را بیان کرد «فلنأتینهم بجنود لا قبل لهم بها و لنخرجنهم منها اذله و هم صاغرون» پس خواهیم آورد برای ایشان لشکرهایی که طاقت آن را نداشته باشند و آنها را از آن جا با ذلت و خواری بیرون خواهیم کرد.^{۲۸} این آیه که متضمن تهدید می‌باشد سبب شده که برخی این نحوه نامه‌نگاری وزیر، آن هم برای یک حاکم شیعه را معنادار توصیف کنند. این لشکری که وزیر از آن سخن می‌گوید کدام است؟ آیا وعده الهی مقصود او می‌باشد یا این که همان لشکر مغول‌ها می‌باشد که به زودی بغداد را درنوردید؟

نکته درخور توجه این است که وزیر در نامه خود به ابن صلا یا، هم از واقعه کرخ شکوه کرد و هم این که از قصد اطرافیان برای ادامه سرکوب شیعیان خبر داد و هم چنین تهدید او به مرگ را مطرح کرد و سپس به اقدامات خود برای مقابله با آنها پرداخت، اما در منابع اشاره‌ای نشده که مقصود وزیر از اقدامات چیست؟ و اصولاً وزیر که می‌خواست ابن صلا یا را از توطئه اطرافیان خلیفه مبنی بر حمله به نیل و حله مطلع سازد، چرا این آیه را آورد؟ در صورتی می‌توانیم وزیر را از هر گونه اتهامی تبرئه کنیم که آیه مذکور را به نصرت الهی و یاری خداوند معنا کنیم و الا وزیر لشکری در اختیار نداشت که با آن به جنگ مخالفان برود. ضمن این که او در نامه خود از ابن صلا یا هم تقاضای تجهیز نیرو و آماده ساختن لشکر نکرده بود؛ پس لشکر مورد نظر در آیه را باید «مدد الهی» معنا کنیم و الا انگشت اتهام به سوی وزیر خواهد رفت، ضمن این که اگر نصرت الهی را مقصود وزیر بدانیم و بخواهیم دقیق شویم، همین لشکر مغول نیز می‌توانست مصداق نصرت الهی باشد. از این رو، برخی مورخان این نامه وزیر را به

معنای قصد او برای براندازی خلافت دانسته‌اند و گفته‌اند که وزیر در صدد بود تا با حيله، خليفه و اطرافيانش را از میان بردارد.^{۲۹}

وقتی به دیدگاه‌های تاریخ‌نگاران اهل سنت درباره ارتباط ابن علقمی با مغول‌ها توجه شود، دو نکته درخور تأمل است: اولاً، آنها در بیان چگونگی ارتباط ابن علقمی با مغول‌ها اظهار نظرهای متفاوتی کرده‌اند، البته در علت اقدام وزیر تقریباً اتفاق نظر دارند؛ یعنی واقعه کرخ و کشتار شیعیان را علت خشم وزیر و دعوت او از مغول‌ها می‌دانند. برخی از منابع صرف ارتباط را بیان می‌کنند بدون آن که از نحوه این ارتباط سخن گویند. بعضی نیز فرستادن برادر و غلام وزیر را، نحوه ارتباط و دعوت از مغول‌ها می‌دانند. مورخان دیگر تراشیدن سر یک مرد و نوشتن پیام برای مغولان بر روی سر او را ذکر می‌کنند. آن چه مسلم است این که در این خصوص، میان این منابع اتفاق نظر وجود ندارد.

ثانیاً، در باب اصل موضوع حمله هلاکو به بغداد، منابع اهل سنت سخنی نگفته‌اند که آیا اصولاً هلاکو قصد حمله به بغداد را داشته است یا خیر؟ آیا هلاکو فقط به دعوت ابن علقمی به سوی بغداد حرکت کرد یا این که اگر او دعوت هم نمی‌کرد، خان مغول باز هم عازم بغداد بود؟ اولین ارتباط مستقیم هلاکو با بغداد در سال ۶۵۴هـ بود، هنگامی که مغولان به قلعه‌های اسماعیلیان حمله کردند. در این زمان، هلاکو سفیری به بغداد اعزام کرد و خواستار کمک خلیفه در این زمینه شد. خلیفه نیز قصد داشت با اعزام نیرو او را یاری کند، اما مشاوران و اطرافیان او چنین کاری را صلاح ندانستند و گفتند او به سپاه ما نیازمند نیست بلکه قصد دارد بغداد را از سپاه خالی کند و آن گاه بر ما ضربه بزند و بغداد را تصرف کند، اما وزیر معتقد بود که خلیفه به درخواست هلاکو جواب مثبت دهد، ولی خلیفه نظر مشاورانش را پستید.^{۳۰}

ابن العبری در این زمینه می‌گوید: وزیران و امیران مخالفت کردند.^{۳۱}

هلاکو پس از فتح قلاع اسماعیلی به سوی همدان حرکت کرد و در ۶۵۵هـ در آن جا اردو

زد، وی که از خلیفه به سبب عدم همراهی عصبانی بود، در نامه‌ای به او درخواست کرد دست از مقابله بردارد و تسلیم خان مغول شود و برای اثبات حسن نیت خود، باروهای بغداد را ویران و خندق شهر را پر کند و خودش نیز برای مذاکره نزد هلاکو برود و اگر خودش نمی‌آید، سه تن از بزرگان دولت خود را بفرستد که در این صورت، هلاکو با او صلح خواهد کرد.^{۳۲}

خلیفه، در برابر تقاضای هلاکو ناتوان بود. وزیر بر این عقیده بود که خلیفه برای منصرف کردن هلاکو از حمله به بغداد، هدایای زیادی برای او ارسال کند، اما اطرافیان خلیفه، مخصوصاً مجاهدالدین ایبک دواتدار صغیر که با وزیر خصومت داشتند، به مخالفت برخاستند و این مسئله هم بدون نتیجه ماند.^{۳۳} پس از آن، خلیفه، شرف الدین، پسر محیی الدین بن جوزی و به قولی بدر الدین دزبکی و قاضی بندنیجان را با هدایایی اندک نزد هلاکو فرستاد و به او گوشزد کرد که [تا کنون] هر کس قصد خاندان عباسی کرده، عاقبت بدی دیده است و این دولت تا قیامت پایدار خواهد بود. او هم چنین هلاکو را به عاقبت یعقوب لیث، بساسیری و سلطان محمد خوارزمشاه توجه داد، اما هلاکو با دریافت این نامه برای حمله به بغداد مصمم شد.^{۳۴}

۲. کاهش سپاه خلیفه و نقش ابن علقمی در این مسئله

منابع تاریخی، اعم از شیعه و سنی بر این عقیده‌اند که سپاه خلیفه در این زمان به شدت کاهش یافته بود، اما در علت این کاهش اختلاف است؛ آیا ابن علقمی سبب این کاهش بود؟ کما این که منابع اهل سنت بر این باورند یا این که بر طبق برخی منابع، خلیفه و سیاست‌های او درباره سپاهیان موجب کاهش سپاه شد. پس اصل موضوع کاهش سپاهیان پذیرفته شده است اما سوآلی که مطرح می‌شود این است که چرا در این وضعیت که مغول‌ها پشت دروازه‌های عراق بودند، سپاه خلیفه کاهش یافت؟ خلیفه، هر چند بی‌تدبیر بود، اما آیا به این خطر آگاهی نداشت که کاهش یک‌باره سپاهیان در این وضعیت، به طور طبیعی اذهان را

مشکوک می‌کند؟

آنان که وزیر را سبب کاهش سپاه خلیفه می‌دانند، معتقدند: تعداد سپاهیان خلیفه در آغاز حکومت او صد هزار نفر بود و در اثر اقدامات وزیر به ده تا بیست هزار نفر کاهش یافت، زیرا وزیر، خلیفه را متقاعد کرد تا موجب سپاه را قطع کند و شمار آنها را کاهش دهد و در عوض، هزینه آن را به عنوان هدیه، برای مغول‌ها بفرستد تا شرایط صلح ایجاد شود.^{۳۵}

ابن کثیر نیز کاهش سپاه بغداد را به ابن علقمی نسبت می‌دهد و بر این باور است که علت این کار، انتقام‌جویی وزیر از حادثه کرخ بود؛ او خلیفه را متقاعد کرد امیران سپاه و سربازان را از اقطاع و درآمدهایشان محروم کند و ابن علقمی با مغول‌ها مکاتبه کرد و آنها را برای حمله به بغداد دعوت کرد.^{۳۶}

ابن فوطی، مورخ شیعی، می‌گوید: در سال ۶۵۰هـ، شمار زیادی از سپاهیان به دلیل قطع ارزاق و حقوق از سپاه خارج شدند و به شام رفتند.^{۳۷} خلیفه، به وضع سپاهیان توجهی نداشت و حقوق آنها را قطع کرده بود، به همین دلیل، فقر و بیچارگی آنها باعث شد تا در خیابان‌ها و محافل گدایی کنند.^{۳۸}

در مقابل این مورخ، قطب الدین یونینی در ذیل *مرآة الزمان* می‌نویسد: خلیفه تمایلی به قطع حقوق سپاهیان نداشت، بلکه ابن علقمی وزیر، او را متقاعد به این کار کرد. وی دلیل قبول پیشنهاد وزیر از سوی خلیفه را در بی‌تدبیری و عدم قدرت تصمیم‌گیری او می‌داند، زیرا وزیر فردی باتدبیر بود که بر تمام امور تسلط داشت.^{۳۹}

جوزجانی در *طبقات ناصری*، وزیر را متهم می‌کند که به انتقام واقعه کرخ به مغول‌ها نامه نوشت و آنها را دعوت کرد و با اجازه خلیفه، سپاه را به اطراف بغداد فرستاد تا شهر خالی شود و نزد خلیفه وانمود کرد که با مغول‌ها صلح شده است و بعد از این اقدام، مغول‌ها را به بغداد فرا خواند.^{۴۰}

ابن علقمی هنگام سقوط بغداد و پس از آن

هنگامی که خلیفه شرایط هلاکو را نپذیرفت، وی تصمیم قطعی خود را مبنی بر تصرف بغداد عملی کرد. در این زمان، شهرهای مسیر بغداد یکی پس از دیگری در برابر تهاجم مغول‌ها سقوط کرده و حاکمانی، مثل بدرالدین لؤلؤ، حاکم موصل، و اتابک ابوبکر، حاکم فارس، به مغول‌ها پیوسته بودند. تنها امیر وفادار به خلیفه، ابن صلیا، امیر شیعه اربل بود که به گفته همدانی، در صدد تجهیز سپاه برای مقابله با مغول‌ها بود، ولی خلیفه به اقدام او توجه نکرد.^{۴۱} همدانی می‌گوید: زمانی که هلاکو پشت دروازه‌های بغداد بود، برخی از امیران سپاه به خلیفه پیشنهاد تجهیز سپاه و مقابله با تهاجم مغولان دادند و ابن علقمی تلاش زیادی در این خصوص به خرج داد، اما خلیفه از پرداخت حقوق به سپاهیان خودداری کرد^{۴۲}؛ به این ترتیب، آخرین امید دفاع از بغداد از میان رفت.

این سؤال به طور جدی مطرح است که در چنین وضع دشوار و فوق العاده خطرناک، چه چیزی خلیفه را به این رفتار راهنمایی می‌کرد؟ آیا خلیفه مسائل ابتدایی جنگ و حکومت‌داری را نمی‌دانست؟ چرا در حالی که هلاکو در راه بغداد است، خلیفه حاضر نیست اموال خود را برای تجهیز سپاه هزینه کند؟

وقتی هلاکو به بغداد نزدیک شد سپاه خلیفه - که حدود هزار نفر بودند - علی‌رغم پیروزی اولیه شکست خوردند.^{۴۳} درباره خلیفه نقل شده است که حتی در حین جنگ نیز به امور توجهی نداشت، به گونه‌ای که در زمان درگیری سپاه خلیفه با مغول‌ها، او در حجره خود به تماشای نمایش کنیزک خود مشغول بود. در این زمان تیری از پنجره وارد شد و دخترک را به قتل رساند که موجب وحشت خلیفه شد.^{۴۴} پس از این حوادث، خلیفه که متوجه وخامت اوضاع شده و از امدادهای غیبی ناامید گردیده بود، ابن علقمی و ابن درنوس را با هدایای فراوان نزد هلاکو فرستاد، اما هلاکو نمایندگان خلیفه را نپذیرفت.^{۴۵}

البته این گونه رفتار از خلیفه چندان عجیب نیست، زیرا همان طور که از قول ابن العبری بیان شد، وقتی به خلیفه گفتند: مغول‌ها به عراق رسیده‌اند و باید چاره‌ای اندیشید، خلیفه در پاسخ گفت: مرا بغداد پس است و آنها وقتی بدانند من به بغداد قانع هستم، کاری نخواهند کرد، ضمن این که تا وقتی من در این شهر هستم کسی به آن حمله نخواهد کرد.^{۴۶} پس چندان عجیب نیست که خلیفه این چنین بی‌خردانه عمل کند و فرصت‌ها را یکی پس از دیگری از دست بدهد.

پس از شکست نیروهای اندک خلیفه در مقابل مغول‌ها و محاصره بغداد، خلیفه چاره‌ای جز تسلیم ندید. این که وی چگونه تسلیم شد و چه طور به قتل رسید، از مسائل مورد اختلاف مورخان است. دیدگاه برخی این است که پس از محاصره بغداد، ابن علقمی نزد هلاکو رفته برای خود امان گرفت و پس از این که به حضور خلیفه آمد، او را به رفتن نزد هلاکو تشویق کرد؛ به این صورت که هلاکو قصد دارد دخترش را به عقد ابوبکر، پسر خلیفه درآورد و خلیفه می‌تواند در خلافت باقی بماند، همان گونه که در دوره سلجوقیان چنین شد، خلیفه هم به این کار راضی شد و نزد هلاکو رفت که منجر به قتل او شد.^{۴۷}

از بعضی دیگر نقل شده است که وزیر وقتی نزد هلاکو رفت و بازگشت، به خلیفه گفت: شرط هلاکو برای صلح این است که نصف خراج عراق به وی تعلق بگیرد و خلیفه هم پذیرفت، سپس نزد هلاکو رفت.^{۴۸} البته ابن کثیر درباره قتل خلیفه می‌گوید: پس از این که اموال و خزاین خلیفه تصرف شد، شیعیان و دیگر منافقان به هلاکو گفتند: اگر با خلیفه صلح کند، خیلی زود اوضاع مانند سابق خواهد شد و او را به قتل خلیفه تشویق کردند و این کار را ابن علقمی انجام داد.^{۴۹} صفدی، ابن علقمی را عامل قتل خلیفه می‌داند و می‌نویسد: ابن علقمی هلاکو را تشویق کرد و گفت که اگر خلیفه را به قتل نرساند، حکومت عراق را به طور کامل به دست نخواهد آورد.^{۵۰} ابن فوطی در دو کتاب خویش، تمام وقایع سقوط را بیان کرده،

اما چیزی درباره نقش وزیر در تسلیم شدن و قتل خلیفه ذکر نکرده است. ابن فوطی مطلبی در خصوص رفتن وزیر نزد هلاکو قبل از سقوط بغداد نقل کرده، اما چیزی از شرایط صلح و تسلیم شدن خلیفه ذکر نکرده است. درباره قتل خلیفه هم می‌گوید: هلاکو دستور قتل او را صادر کرد.^{۵۱} همدانی در جامع التواریخ معتقد است از آن جا که در این موقعیت، وزیر نتوانست چاره‌ای برای خلیفه بیندیشد زیرا از دست وی کاری ساخته نبود، خلیفه از بغداد خارج شد و خود را به هلاکو تسلیم کرد و به دست او به قتل رسید.^{۵۲}

در باب چگونگی قتل خلیفه، منابع تاریخی نقل کرده‌اند: زمانی که هلاکو دستور قتل او را صادر کرد به پیشنهاد خواجه نصیرالدین طوسی برای این که خون خلیفه به زمین ریخته نشود او را در جوالی قرار داده و خفه کردند.^{۵۳}

دیدگاه‌های مختلفی درباره سرانجام ابن علقمی مطرح شده است، همان منابعی که او را در سقوط بغداد و قتل خلیفه مقصر می‌دانستند، عاقبت ناگواری برای او نقل کرده‌اند: سُبکی معتقد است که وزیر به آرزوهای خود نرسید و از کردار خود پشیمان شد و به خاطر سخن‌زنی که به او گفت: این گونه در زمان امیرالمؤمنین سوار می‌شدی، از شدت غم و اندوه و پشیمانی از دنیا رفت.^{۵۴} العینی آورده است که هلاکو به سبب بدسیرتی و خیانتش در حق خلیفه، او را به قتل رساند؛^{۵۵} ابن خلدون با تأیید وزارت ابن علقمی پس از قتل خلیفه، می‌گوید: او فاقد قدرت و اعتبار بود و سرانجام به دست هلاکو به قتل رسید.^{۵۶} یونینی می‌نویسد: پس از قتل خلیفه، ابن علقمی به مغولان پیشنهاد داد خلافت به علویان منتقل شود که آنها موافقت نکردند؛^{۵۷} ابن طقطقی نقل کرده است که ابن علقمی پس از آن که مدتی در دستگاه هلاکو وزیر بود، در جمادی الآخر ۶۵۶هـ در اثر بیماری درگذشت؛^{۵۸} ابن فوطی می‌نویسد: وزیر به مرگ طبیعی از دنیا رفت و او را در مشهد موسی بن جعفر به خاک سپردند و سلطان مقرر کرد پس از او پسرش، عز الدین ابوالفضل، وزیر شود او پس از ابن علقمی وزیر شد، ولی در سال ۶۵۷هـ

درگذشت.^{۵۹}

در میان منابع متأخر و تحقیقات جدید هم در خصوص نقش ابن علقمی اختلاف نظر وجود دارد:

شیخ عباس قمی در کتاب *تتمة المنتهی* دخالت ابن علقمی را در این ماجرا تأیید می‌کند و با دفاع از نحوه عملکرد وزیر می‌نویسد: چون خلیفه تدبیر نداشت، خدعه وزیر در او اثر کرد. وزیر به او گفت: هلاکو قصد دارد دخترش را به عقد پسر ابوبکر درآورد و شما را هم بر خلافت ابقا کند، همان گونه که سلجوقیان چنین کردند. وزیر جمعی از علما را به همراه خلیفه نزد هلاکو برد و هلاکو هم شمشیر در میان آنها انداخت و بعد از آن، چهل روز خون مردم در بغداد ریخته شد. شیخ عباس قمی هم چنین موضوع مکاتبه ابن علقمی با مغول‌ها را تأیید می‌کند و علت آن را هم انتقام از واقعه کرخ می‌داند و این که وزیر قصد داشت خلافت را به آل علی منتقل کند.^{۶۰} وی تمامی اتهاماتی که منابع اهل سنت به ابن علقمی وارد کرده‌اند نقل و تأیید می‌کند، اول این که وزیر با اقدامات خود خلیفه را فریب داد؛ دوم این که با مغولان مکاتبه کرد و سوم این که انگیزه او انتقال خلافت به علویان و محرک او واقعه کرخ بوده است.

خانم شیرین بیانی هم در کتاب *دین و دولت در ایران عهد مغول* به نوعی اتهام علیه ابن علقمی را تأیید می‌کند البته نه آن که وزیر را تنها مسبب و عامل سقوط بغداد معرفی کند، بلکه به عقیده او، چون وزیر شکست مقابل مغول‌ها را حتمی دانست، ترجیح داد قبل از تهاجم، مصالحه صورت گیرد، زیرا جنگ به منزله شکست حتمی و نابودی همگان خواهد بود. اما اطرافیان خلیفه به هیچ وجه با وزیر توافق نداشتند و خلیفه هم از خود تدبیری نداشت به همین دلیل، وزیر خود وارد عمل شد و به مذاکره با خان مغول پرداخت و دائماً با پیشنهاد امتیازات مادی به خلیفه، در صدد بود تا هلاکو را راضی کند.^{۶۱} آغا بزرگ طهرانی در *طبقات اعلام الشیعه* نظر دیگری ارائه کرده است. او ابن علقمی را از هر گونه اتهام تبرئه می‌کند، اما

دلیل محکمی ارائه نداده است. به نظر وی، مردم بغداد به دلیل اختلافات فرقه‌ای و زندگی تجمل پرستانه، توان مقابله با مغول‌های بسیار قدرت‌مند را نداشتند. او همچنین با ردّ این ادعا که ابن علقمی قصد انتقال خلافت به علویان را داشت، معتقد است شیعیان اگر چه عباسیان را قبول نداشتند، اما به طور علنی و رسمی با آنها مقابله نمی‌کردند.^{۶۲}

برخی از نویسندگان معاصر نیز به تبرئه ابن علقمی از تمام اتهامات می‌پردازند از جمله دیدگاه الشیبی، مورخ شیعه، این است که سقوط بغداد نتیجه تهاجم لجام گسیخته مغول‌ها بود، اما اهل سنت این گناه را برگردن شیعیان انداختند و ابن علقمی را عامل این واقعه معرفی کردند، همان طور که پیش از این نیز مردم حله را متهم به نوشتن نامه به سلطان محمد خوارزمشاه و دعوت از او برای حمله به بغداد کردند و به همین اتهام، قوم بنی‌اسد مورد هجوم و سرکوب قرار گرفتند که در پی آن، چهار هزار نفر کشته و بقیه آواره شدند.^{۶۳} البته وی که اصل تهاجم مغول را امری طبیعی می‌داند، در خصوص ابن علقمی، چیزی نمی‌گوید که آیا ابن علقمی، پس از قطعی شدن تهاجم، با آن مقابله کرد یا خود را با شرایط موجود تطبیق داد و هماهنگی با مغول‌ها را برگزید.

نتیجه

درباره کاهش سپاه، شاید بتوان وزیر را تبرئه کرد، زیرا منابعی که مدافع وزیر هستند، دلایل خوبی ارائه کرده‌اند که بر دلایل منابع اهل سنت ترجیح دارد، زیرا منابع اهل سنت تنها به این مطلب اشاره دارند که وزیر در صدد انتقام از واقعه کرخ بود و به همین منظور، خلیفه را به کاهش سپاه متقاعد کرد تا هزینه‌های آن به عنوان هدیه برای مغول‌ها ارسال شود، اما می‌دانیم که هدایا برای مغول‌ها ارسال نشد، پس قطع هزینه و حقوق سپاهیان توجیهی نداشت. ضمن این که منابع مذکور، دلیل متقن مبنی بر این که وزیر چگونه به کاهش سپاه

کمک کرد، بیان نمی‌کنند. اما منابع مدافع وزیر، به بیان اقدامات ابن علقمی برای مقابله با مغول‌ها و بحث تجهیز سپاه - که خلیفه آن را نپذیرفت - پرداخته‌اند، پس مسأله هزینه و کمبود مالی مطرح نبوده و این اموال را وزیر در اختیار نداشته که بخواهد مخفی کند، بلکه در اختیار خود خلیفه بوده است.

نکته دیگر این است که هیچ یک از منابع، سخنی از اطرافیان خلیفه و درباریان اهل سنت دربارهٔ تجهیز سپاه به میان نیاورده‌اند، در حالی که این افراد در نقطه مقابل وزیر قرار داشتند، مخصوصاً این که مجاهدالدین دو ائدار صغیر و دیگر افراد دربار، وزیر را به ارتباط با مغول‌ها متهم می‌کردند؛ به این ترتیب که وی در صدد آوردن مغول‌ها به بغداد است، پس چگونه با چنین خطر بزرگی مقابله نمی‌کنند و دست روی دست گذاشته شاهد کاهش سپاه هستند، حال آن که ضروری‌ترین مسأله برای مقابله با مغول‌ها وجود سپاه مقتدر بود. بنابراین، به نظر می‌رسد کاهش سپاه با موافقت خلیفه و به دلیل مال‌اندوزی او صورت گرفته است.

اما در مورد ارتباط وزیر با مغول‌ها، چند مطلب موجب عدم تبرئه وزیر می‌شود. منابع مدافع وزیر در سقوط بغداد آن گونه که در بحث کاهش سپاه عمل کردند، در مقابل منابع مخالف که وزیر را به داشتن رابطه متهم می‌کنند، موضع نمی‌گیرند و وزیر را تبرئه نمی‌کنند. همچنین نامهٔ وزیر به ابن صلیا، متضمن معنای انتقام و مقابله می‌باشد، البته در این خصوص از خود منابع شیعی هم مطالبی استفاده می‌شود. ابن طقطقی نیز در تاریخ فخری رفتن ابن علقمی نزد هلاکو را بیان می‌کند و آن زمانی بود که هلاکو به سوی بغداد حرکت و درخواست کرد که وزیر نزد او رود. خلیفه هم وزیر را خواست و گفت: هلاکو چنین تقاضایی کرده و تو هم نزد او برو. وزیر گفت: در این صورت، چه کسی شهر را اداره کند؟ خلیفه گفت: چاره‌ای نیست، باید نزد هلاکو بروی و ابن علقمی هم نزد هلاکو رفت و در ملاقاتی که صورت گرفت، هلاکو او را پسندید و خواجه نصیر طوسی هم ابن علقمی را آن طور که باید به هلاکو

معرفی کرد.^{۶۴}

دو نکته در کلام ابن طقطقی در خور توجه است: اول این که، چرا هلاکو وزیر را خواست؟ آیا وزیر شرایط متفاوتی داشت؟ چرا از خلیفه نخواست که نماینده ویژه خود را اعزام کند بلکه هلاکو زمانی که قصد حرکت به سوی بغداد را داشت، مشخص کرد چه کسی باید بیاید؟ دوم این که هلاکو چه چیز در وزیر مشاهده کرد که او را پسندید و همچنین این نکته که «خواجه نصیر آن طور که باید او را به هلاکو معرفی کرد»، آیا غیر از این است که وزیر مشکلی با ما ندارد؟! کما این که بعد از سقوط بغداد، این هماهنگی مشخص شد؛ هلاکو با وزیر آن گونه رفتار کرد که با دوست رفتار می‌کرد، پس نمی‌توان رابطه مثبت میان ابن علقمی و مغول‌ها را رد کرد.

رابطه ابن علقمی با مغول‌ها این گونه معنا می‌شود که ابن علقمی در آغاز شاید خواهان حمله مغول‌ها نبود و در جریان حمله آنان به بغداد، برای مهاجمان زمینه‌سازی نکرد، اما چون سقوط بغداد را قطعی می‌دانست، چاره را در معامله و مذاکره دانست، زیرا مقاومت بی‌فایده و حتی بسیار مضر بود.

پی نوشت‌ها

۱. ابن طقطقی، تاریخ فخری، ترجمه وحید گلیایگانی، چاپ دوم، (تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۶۰)، ص ۴۵۱.
۲. همان؛ هندوشاه نخجوانی، تجارب السلف، به اهتمام سید حسن روضاتی، (اصفهان، نشر نفائس مخطوطات، ۱۴۰۲ق / ۱۳۶۱ش)، ص ۳۲۱.
۳. ابن طقطقی، پیشین، ص ۴۵۱؛ هندوشاه، پیشین، ص ۳۲۱؛ بدرالدین محمود العینی، عقد العمان فی تاریخ اهل الزمان، (قاهره، الهیئه المصریه العامه الکتاب، ۱۴۰۷ق/۱۹۸۷م) ج ۱، ص ۵۴.
۴. ابن طقطقی، پیشین، ص ۴۵۱؛ ابن فوطی، الحوادث الجامعه، ترجمه عبدالحمید آیتی، چاپ اول، (تهران، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، ۱۳۸۱)، ص ۱۳۲.
۵. ابن طقطقی، پیشین، ص ۴۵۲.
۶. ابن فوطی، پیشین، ص ۹ - ۱۹ - ۹۵.
۷. ابن عماد حنبلی، شذرات الذهب فی اخبار من ذهب، (بیروت، دارالفکر، ۱۴۱۴ق / ۱۹۹۸م)، ج ۵، ص ۱۴۳.
۸. ابن فوطی، پیشین، ص ۹۶.
۹. همان، ص ۱۱۸؛ ابن طقطقی، پیشین، ص ۴۵۱.
۱۰. ابن کثیر، البدایه والنهایه، الطبعة الرابعة، (بیروت، دارالمعرفة، ۱۴۱۹ق / ۱۹۹۸م)، ج ۷، ص ۲۴۹.
۱۱. ابن عماد حنبلی، پیشین، ج ۵، ص ۲۷۲.
۱۲. رشیدالدین فضل الله همدانی، جامع التواریخ، به تصحیح محمد روشن و مصطفی

- موسوی، چاپ اول، (تهران، البرز، ۱۳۷۳)، ج ۲، ص ۹۹۴-۹۹۵-۱۰۰۳.
۱۳. منهاج السراج جوزجانی، طبقات ناصری، چاپ دوم، (کابل، انجمن تاریخ افغانستان، ۱۳۴۳)، ج ۲، ص ۱۹۳.
۱۴. ابن شاکر الکتبی، عیون التواریخ، تحقیق محمد فیصل السامر و عبدالمنعم داوود، (بی جا، دارالرشید، ۱۹۸۰)، ج ۲۰، ص ۱۳۱.
۱۵. جوزجانی، پیشین، ج ۲، ص ۱۹۱.
۱۶. العینی، پیشین، ج ۱، ص ۱۷۰.
۱۷. زین الدین ابن الوردی، تاریخ ابن الوردی، (نجف، المطبعة الحیدریه، ۱۳۸۹ق / ۱۹۶۹م)، ج ۲، ص ۲۷۹.
۱۸. قطب الدین یونینی، ذیل مرآة الزمان، الطبعة الثانية، (قاهره، دارالکتاب الاسلامی، ۱۴۱۳ق / ۱۹۹۲م)، ج ۱، ص ۸۶.
۱۹. جمال الدین ابن عنبه، الفصول الفخریه، به اهتمام سید جلال الدین محدث ارموی، (تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۳)، ص ۷۶.
۲۰. ابو شامه مقدسی، تراجم القرنین السادس والسابع، الطبعة الثانية، (بیروت، دارالجمل، ۱۹۷۴م)، ص ۱۹۸.
۲۱. یونینی، پیشین، ج ۱، ص ۸۷.
۲۲. شمس الدین ذهبی، العبر فی خبر من غیر، تحقیق ابو هاج محمد السعید بن بسیونی زغلول، (بیروت، دارالکتب العلمیه، بی تا)، ج ۳، ص ۲۷۷.
۲۳. تاج الدین سبکی، طبقات الشافعیه الکبری، تحقیق عبدالفتاح، محمد الحلو و محمود محمد الطنابی، (قاهره، دار احیاء الکتب العربیه، بی تا)، ج ۱، ص ۱۸۶؛ صفدی، الوافی بالوفیات، (بیروت، دار صادر، ۱۴۰۵ق / ۱۹۸۵م)، ج ۱، ص ۱۸۶.
۲۴. ابن کثیر، پیشین، ج ۷، ص ۲۳۶.
۲۵. یونینی، پیشین، ج ۱، ص ۸۷؛ ذهبی، پیشین، ج ۳، ص ۲۷۷.
۲۶. یونینی، پیشین، ص ۸۷.

۲۷. ابن الوردی، پیشین، ج ۲، ص ۲۷۹ - ۲۸۰.
۲۸. نمل ۲۷: ۳۷.
۲۹. عبدالحمید آیتی، تحریر تاریخ و صاف، چاپ دوم، (تهران، موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۷۲)، ص ۲۴.
۳۰. عطاملک جوینی، تاریخ جهانگشای، چاپ چهارم، (تهران، انتشارات ارغوان، ۱۳۷۰)، ج ۳، ص ۲۸۰.
۳۱. ابن العبری، تاریخ مختصر الدول، الطبعة الثانية، (بیروت، دارالمشرق، ۱۹۹۲)، ص ۳۷۱.
۳۲. جوینی، پیشین، ج ۳، ص ۲۸۰.
۳۳. همدانی، پیشین، ج ۲، ص ۱۰۰۱.
۳۴. همان، ص ۱۰۰۳.
۳۵. جلال الدین سیوطی، تاریخ خلفاء، الطبعة الاولى، (بیروت، دارالکتب العملیه، بی تا)، ص ۳۷۳.
۳۶. ابن کثیر، پیشین، ج ۷، ص ۲۳۶.
۳۷. ابن فوطی، پیشین، ص ۱۶۳.
۳۸. همان، ص ۱۹۰.
۳۹. یونینی، پیشین، ص ۲۵۵.
۴۰. جوزجانی، پیشین، ج ۲، ص ۱۹۰.
۴۱. همدانی، پیشین، ج ۲، ص ۱۰۰۵.
۴۲. همان، ص ۱۰۰۲.
۴۳. ابن فوطی، پیشین، ص ۱۹۲.
۴۴. همان.
۴۵. همان، ص ۱۹۳.
۴۶. ابن العبری، پیشین، ص ۳۵۲.

۴۷. الملک اشرف غسانی، *المسجد المسبوك والجوهر المحکوک*، (بغداد، دارالبیان، ۱۳۹۵هـ / ۱۹۷۵م)، ج ۲، ص ۶۳۰؛ ذهبی، پیشین، ج ۳، ص ۲۷۸؛ سیوطی، پیشین، ص ۳۷۷.
۴۸. ابن کثیر، پیشین، ج ۷، ص ۲۳۶؛ العینی، پیشین، ج ۱، ص ۱۷۲.
۴۹. همان، ص ۲۳۷.
۵۰. صفدی، پیشین، ج ۱۷، ص ۶۴۲.
۵۱. ابن فوطی، پیشین، ص ۳۵۷؛ همو، *مجمع الاداب فی معجم الالتاب*، تحقیق محمد کاظم، الطبعة الاولى، (قم، مؤسسه الطباعة والنشر وزارة الثقافة والارشاد الاسلامی / مجمع احیاء الثقافة الاسلامیه، ۱۴۱۶ق)، ج ۵، ص ۲۰۸.
۵۲. همدانی، پیشین، ج ۲، ص ۱۰۱۷.
۵۳. ابن کثیر، پیشین، ج ۷، ص ۲۳۷؛ سبکی، پیشین، ج ۸، ص ۲۷۰؛ ابن خلدون، *تاریخ ابن خلدون*، ترجمه عبدالحمید آیتی، چاپ اول، (تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۶۸)، ج ۵، ص ۷۷۹.
۵۴. سبکی، پیشین، ج ۸، ص ۲۷۳.
۵۵. العینی، پیشین، ج ۱، ص ۲۷۲.
۵۶. ابن خلدون، پیشین، ص ۷۷۹.
۵۷. یونینی، پیشین، ج ۱، ص ۲۷۲.
۵۸. ابن طقطقی، پیشین، ص ۴۵۳.
۵۹. ابن فوطی، پیشین، ص ۱۹۷ - ۲۰۲.
۶۰. شیخ عباس قمی، *تممه المنتهی فی وقایع ایام الخلفاء*، تصحیح علی محدث زاده، (طهران، کتابفروشی مرکزی، ۱۳۷۳ق / ۱۳۳۳ش)، ص ۳۷۳.
۶۱. شیرین بیانی، *دین و دولت در ایران عهد مغول*، چاپ دوم، (تهران، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۷۰)، ج ۱، ص ۳۱۴ - ۳۰۹.
۶۲. آغا بزرگ طهرانی، *طبقات اعلام الشیعه*، الطبعة الثانية، (قم، مؤسسه اسماعیلیان، بی تا)، ج ۳، ص ۱۵۱.

۶۳. کامل مصطفی الشیبی، تشیع و تصوف تا آغاز سده ۱۲ هجری، علی رضا ذکاوتی قراگزلو، چاپ دوم، (تهران، امیرکبیر، ۱۳۷۴)، ص ۵۱.
۶۴. ابن طقطقی، پیشین، ص ۴۵۳.

منابع

- آیتی، عبدالحمید، تحریر تاریخ و صاف، چاپ دوم، (تهران، موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۷۲ ش).
- ابن خلدون، عبدالرحمن، تاریخ ابن خلدون، ترجمه عبدالحمید آیتی، چاپ اول، (تهران، موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۶۸ ش).
- ابن شاکر الکتبی، محمد، عیون التواریخ، تحقیق محمد فیصل السامر و عبد المنعم داوود، (بی جا، سلسله کتب التراث دار الرشید للنشر، ۱۹۸۰ م).
- ابن طقطقی، محمد بن علی، تاریخ فخری، ترجمه وحید گلپایگانی، چاپ دوم، (تهران، بنگاه نشر و ترجمه کتاب، ۱۳۶۰).
- ابن العبری، تاریخ مختصر الدول، الطبعة الثانية، (بیروت، دار المشرق، ۱۹۹۲ م).
- ابن عماد حنبلی، عبدالحی، شذرات الذهب فی اخبار من ذهب، (بیروت، دارالفکر، ۱۴۱۴ ق / ۱۹۹۸ م).
- ابن عنبه، جمال الدین احمد، الفصول الفخریه، به اهتمام سید جلال الدین محدث ارموی، (تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۳ ش).
- ابن فوطی، مجمع الآداب فی معجم الالقاب، تحقیق محمد کاظم، الطبعة الاولى، (قم، موسسه الطباعة والنشر وزاره الثقافه والارشاد الاسلامی / مجمع احیاء الثقافه الاسلامیه، ۱۴۱۶ ق).
- ابن فوطی، کمال الدین ابوالفضل عبدالرزاق بن احمد، الحوادث الجامعه، عبدالحمید آیتی، چاپ اول، (تهران، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، ۱۳۸۱ ش).
- ابن کثیر، ابی الفداء اسماعیل، البدایه والنهایه، الطبعة الرابعة، (بیروت، دارالمعرفه،

۱۴۱۹ق / ۱۹۹۸م).

- ابن الوردی، زین الدین عمر بن مظفر، *تاریخ ابن الوردی*، (نجف، المطبعه الحیدریه،

۱۳۸۹ق / ۱۹۶۹م).

- ابو شامه مقدسی، عبدالرحمن بن اسماعیل، *تراجم القرنین السادس والسابع (الذیل علی الروضتین)*، الطبعة الثانية، (بیروت، دارالجمیل، ۱۹۷۴م).

- بیانی، شیرین، *دین و دولت در ایران عهد مغول*، چاپ دوم، (تهران، مرکز نشر دانشگاهی،

۱۳۷۰).

- جوزجانی، منہاج السراج، *طبقات ناصری*، چاپ دوم، (کابل، انجمن تاریخ افغانستان،

۱۳۴۳).

- جوینی، عظاملک، *تاریخ جهانگشای*، چاپ چهارم، (تهران، انتشارات ارغوان، ۱۳۷۰ش).

- ذهبی، شمس الدین محمد بن احمد بن عثمان، *العبر فی خبر من غیر*، تحقیق ابو هاج محمد السعید بن بسیونی زغلول، (بیروت، دارالکتب العلمیه، بی تا).

- سبکی، تاج الدین ابی نصر عبدالوہاب ابن علی، *طبقات الشافعیہ الکبری*، تحقیق عبدالفتاح محمد الحلو و محمود محمد الطنحی، (قاہرہ، دار احیاء الکتب العربیہ، بی تا).

- سیوطی، جلال الدین، *تاریخ خلفاء*، الطبعة الاولى، (بیروت، دارالکتب العلمیه، بی تا).

- الشیبی، کامل مصطفی، *تشیع و تصوف تا آغاز سده ۱۲*، ترجمه علی رضا ذکاوتی قراگللو، چاپ دوم، (تهران، امیرکبیر، ۱۳۷۴ش).

- صفدی، صلاح الدین خلیل بن ایبک، *الوافی بالوفیات*، (بیروت، دار صادر، ۱۴۰۵ق /

۱۹۸۵م).

- طهرانی، شیخ آغا بزرگ، *طبقات اعلام الشیعه*، الطبعة الثانية، (قم، مؤسسه اسماعیلیان،

بی تا).

- العینی، بدرالدین محمود، *عقد الجمان فی تاریخ اهل الزمان*، تحقیق محمد محمدامین،

(قاہرہ، الہیئۃ المصریہ العامہ الکتاب، ۱۴۰۷ق / ۱۹۸۷م).

- غسانی، الملک اشرف، *العسجد المسبوك والجوهر المحکوک فی طبقات الخلفاء والملوک*،

(بیروت، دارالتراث الاسلامی، ۱۳۹۵ق / ۱۹۷۵م).

- قمی، شیخ عباس، *تتمه المنتهی فی وقایع ایام الخلفاء*، تصحیح علی محدث‌زاده، (طهران،

کتابفروشی مرکزی، ۱۳۷۳ق / ۱۳۳۳ش).

- نخجوانی، هندوشاه، *تجارب السلف*، به اهتمام سید حسن روضاتی، (اصفهان، نشر نفائس

مخطوطات، ۱۴۰۲ق / ۱۳۶۱ش).

- همدانی، رشیدالدین فضل الله، *جامع التواریخ*، به تصحیح محمد روشن و مصطفی

موسوی، چاپ اول، (تهران، البرز، ۱۳۷۳ش).

- یونینی قطب الدین موسی بن محمد، *ذیل مرآة الزمان*، الطبعة الثانية، (قاهره، دار الكتاب

الاسلامی، ۱۴۱۳ق / ۱۹۹۲م).